



10.22034/icrs.2025.541000.1380

نشریه علمی علم و تمدن در اسلام

سال ششم / شماره بیست و چهارم / تابستان ۱۴۰۴



بررسی انتقادی رویکردهای تجددگرایانه به رابطه علم و دین در جهان اسلام

عبدالقاسم کریمی^۱

چکیده

بعد از بیداری فکری و علمی جوامع اسلامی در حدود دو قرن اخیر، عده‌ای از روشنفکران و اندیشمندان مسلمان و حتی رهبران دینی که با موج عظیم سیانتیسم و پیشرفت علوم در جهان غرب مواجه شده بودند، تلاش‌های اصلاحی فراوانی را برای تطبیق و هماهنگ نمودن آموزه‌ها و فرهنگ اسلامی با تمدن نوین علمی غرب انجام دادند. به جهت سطح بهره‌مندی اصلاحگران و تجددخواهان از عقائد اصیل اسلامی و چگونگی تأثیرپذیری و انفعال آنها در مقابل افکار علمی جدید که از شدت و ضعف برخوردار بود، دو طیف متفاوت شکل گرفت. یک طیف تجددخواهان افراط‌گرا بودند که با خود باختگی و علم زدگی و غفلت از مبانی اومانیستی و لیبرالیستی جهان غرب بعد از رنسانس علمی، گرایش غالب و راهبرد تعارض و تمایز علم و دین به معنای رایج آن در حوزه غرب یهودی-مسیحی را برجسته نمودند، و طیف دیگر در برخورد با پدیده علم و تکنولوژی نوین تلاش کردند راه میانه بین علم و دین بیابند، که جوامع اسلامی هم از ثمرات علوم تجربی و پیشرفت‌های جهان مدرن بهره‌مند گردد، و هم از تمدن و فرهنگ و اخلاق علم زده و اومانیستی تفکر فلسفی غرب در امان باشند، این دو گروه با ساده‌پردازیهای مصلحت‌اندیشانه و شتاب زدگی در پذیرش برخی مبانی علمی و سطحی‌نگری در اصول دینی، گروهی بسوی انفعال و از خود بیگانگی و گروهی بسوی تساهل و تسامع دینی و چشم‌پوشی از برخی اصول اسلامی گام برداشتند. این مقاله در صدد بررسی انتقادی دیدگاه برخی از روشنفکران و اندیشمندان این دو طیف با روش تحلیلی-توصیفی و منابع در دسترس کتابخانه‌ای می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: تجددگرایی، علم زدگی، غرب زدگی، سید جمال، اقبال لاهوری.

^۱. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران. a-karimi@um.ac.ir

A critical examination of modernist approaches to the issue of science and religion in the Islamic world

Abdolqasim Karimi¹

Abstract

After the intellectual and cultural awakening of Islamic societies in the last two centuries, a number of Muslim intellectuals and thinkers, and even religious leaders who were faced with the great wave of scientism and scientific progress in the Western world, made many reform efforts to adapt and harmonize the Islamic world with the Western world. They formed two different spectrums based on the level of benefit of the reformers and modernists from the original Islamic beliefs and the way they were influenced and passive towards new scientific ideas, which were of varying intensity and weakness. The first group of extreme modernists, with their self-deprecation and obsession with science and neglect of the humanistic and liberal foundations of the Western world after the scientific renaissance, highlighted the dominant tendency and strategy of conflict and distinction between science and religion in its common sense in the Judeo-Christian West. These two groups, through expedient oversimplifications and hasty acceptance of certain scientific principles, along with superficial interpretations of religious foundations, steered in two different directions: one toward passivity and cultural estrangement, and the other toward religious tolerance and compromise, even at the expense of core Islamic principles. This article critically examines the perspectives of selected intellectuals and thinkers from both camps, using foundational methodology and available library-based resources.

Keywords: Modernism, Extremists, Scientism, Westoxication, Moderates, Sayyid Jamal al-Din al-Afghani, Muhammad Iqbal, Muhammad Abduh.

1. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi University, Mashhad, Iran.

مقدمه

عصر بیداری علمی سرآغاز دگرگونی نگرش مسلمانان به حوزه‌های علوم طبیعی و فکر و اندیشه همراه با زنگ خطر نفوذ و تسلط فرهنگی و علمی و معارضه قریب الوقوع با جهان غرب به شمار می‌رفت. تحولات علمی و رشد و گسترش علوم تجربی و فناوریهای نوین در جهان غرب پس از رنسانس از یک سو، ورکود علم و تکنولوژی در جهان اسلام در همین روزگار از سوی دیگر، منشأ نوعی غرب زدگی و احساس حقارت و عقب افتادگی در جوامع اسلامی، به ویژه برای دانش آموختگان در مراکز علمی و دانشگاهی و مهاجران مسلمان در ممالک غربی گردید. این پدیده علمی- فرهنگی، عکس العمل‌های سه گانه ای را در ممالک اسلامی و در میان اندیشمندان و اصلاحگران دینی به همراه داشت. گروهی راه تفریط را پیش گرفته، و راه چاره را تخطئه، تحریم و تکفیر علوم و تمدن غربی دانستند و هیچ گونه انعطافی در برابر جریان نوگرایی جدید و ظهور علم و تکنولوژی جدید نشان ندادند، این گروه از بحث این مقاله خارج هستند. اما طیف روشنفکران و فعالان سیاسی و اجتماعی که نو اندیش و اصلاحگرا نامیده شدند، دو نوع عکس العمل افراطی و اعتدالی از خود نشان دادند. افراط گرایان نسبت به علم و دانش جدید خوش بینی بسیار نشان دادند، و این امر موجب غفلت آنان از مبانی اومانیستی و لیبرالیستی، علم و تکنولوژی غربی گردید و راه نجات را انفعال و تسلیم محض در برابر مبانی علمی و تمدنی غرب دانستند و منشأ تغییرات و دگرپرسی‌های مخرب در جهان اسلام گردیدند. اعتدال گرایان ضمن تاکید بر اصول و مبانی اسلامی، علم و تکنولوژیهای نوین در جهان غرب را ستودند، ولی بر این نکته تاکید ورزیدند که باید آداب و رسوم، و مظاهر اخلاق و فرهنگ غربی را از دانش و فنون و دستاوردهای علوم تجربی تفکیک نمود. اعتدال گرایان که عده‌ای از متفکران اصلاحگرا و نواندیش مسلمان بودند، برخی کاستی‌های تفکر فلسفی غرب را که شالوده فرهنگ و اخلاق غربی بود، به خوبی باز شناختند، و بدین جهت بهتر از گروه پیشین توانستند مسیر نوظواهی را به دور از تبعات منفی و ویرانگر آن طی کنند، ولی گرفتار لغزش‌های شناختی و رفتاری نیز شدند که تبعات منفی در جوامع و نسل‌های بعدی به جا گشت که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. در این مقاله بصورت اختصار افراط گرایان و بصورت مفصل اعتدال گرایان را با تاکید بر آراء سه شخصیت نو اندیش بنیادین و مؤثر یعنی سید جمال الدین اسدآبادی، اقبال لاهوری و شیخ محمد عبده مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

پیشینه تحقیق

تاریخ چراغ راه آینده است، بیان سرگذشت و مسیرهای طی شده از سوی برخی نواندیشان و تجددگرایان هشداری مؤثر برای قشر تحصیل کرده و حتی افکار عمومی امروز است، که دچار خطاهای مخرب راهبردی در روش پیشینیان و گرفتار سازه اندیشی و منازعات ساختگی و بی حاصل فرصت سوز در مساله نسبت میان علم و دین که خاستگاه آن در جهان غرب بوده، نشده و توان علمی و اندیشه‌ای خود را در خدمت تولید علم و عبور از مرزهای دانش صرف نمایند. از این جهت ضرورت دیده شد سیر تحولات و تطورات اندیشه‌ای و رفتاری تعداد محدودی از تجددگرایان نواندیش در دو طیف افراط گرایان و اعتدال گرایان که نقش بسزائی در تغییر نگرش و منش و تحولات علمی و اجتماعی جهان اسلام داشته‌اند با حفظ نقاط قوت آنها با نگاهی منتقدانه مورد بررسی قرار گیرد. انتخاب شخصیت‌های این پژوهش بر اساس بیشترین فراوانی و تاثیرگذاری در محیط‌های علمی و اجتماعی بوده و چهار معیار عمده یعنی ۱- میزان تاثیرگذاری در بیداری علمی در جهان اسلام ۲- تلاش برای بازسازی هویت اسلامی در عصرمدرنیته ۳- بیان راهکارهایی برای سازگاری دین و علم نوین ۴- نقد جهان غرب براساس عقل و دین ملاک گزینش قرار گرفته است. درباره آراء نواندیشان و اصلاگرایان دینی پیرامون مسائل کلامی، تفسیری، سیاسی، اجتماعی و عرفانی کتب و مقالات بسیار فراوانی هم به زبان فارسی و هم به زبان عربی نگاشته شده است و در برخی از منابع همچون نهضت‌های صد سال اخیر آیت الله مطهری، تفسیر و تفاسیر جدید به نویسندگی بهاء الدین خرمشاهی، کتاب سرآغاز نواندیش معاصر به نویسندگی فراستخواه و کتاب جوان مسلمان و دنیای متجدد به قلم سیدحسن صدر و برخی دیگر از مکتوبات اندیشمندان مسلمان بصورت پراکنده و مختصر دیدگاه تجددگرایان نقل شده است، ولی تاکنون هیچ کتابی پیرامون دیدگاه آنها درباره رابطه میان علم و دین چه بصورت مستقل و چه بصورت تجمیع آراء نگاشته نشده است. اما در میان مقالات بسیار فراوانی که آراء سیدجمال الدین اسدآبادی و اقبال لاهوری و شیخ محمدعبده را در زمینه‌های مختلف مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند مقالات اندکی یافت می‌شود که بصورت مستقل آراء برخی از آنها پیرامون رابطه علم و دین مورد بررسی قرار گرفته است. ازجمله مقاله حشمت الله رستمی (۱۴۰۲) بعنوان مناسبات علم و دین از دیدگاه سید جمال الدین اسدآبادیکه در آن به یک سلسه مباحث

کلی درباره علم و دین پرداخته و نظرات سید جمال بصورت مختصر بیان گردیده است و همچنین مقاله رستم شاه محمدی (۱۳۸۴) بعنوان تعامل علم و دین از دیدگاه اقبال لاهوریکه برخی از نظرات اقبال در آن مغفول مانده است. برخی مقالات دیگر نیز وجود دارد که دیدگاه سید جمال و اقبال را بررسی نموده‌اند ولی نتایج گرفته شده در آنها با آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است متفاوت است. اما درباره دیدگاه شیخ محمدعبدہ پیرامون نسبت علم و دین تاکنون هیچ مقاله‌ای منتشر نشده است. در مقاله حاضر بصورت تجمیعی تلاش شده است که دیدگاه‌های دو طیف افراطی و اعتدال گرای اندیشمندان اسلامی با تاکید بر آراء این سه شخصیت برجسته مورد نقد و بررسی منصفانه واقع شود که تاکنون چنین پژوهشی انجام نگرفته است.

۱. نوحواهان افراط گرا عامل گسترش تعارض علم و دین

تجدد خواهان افراط گرا با دستاوردهای علمی غرب بسیار منفعلانه و خاضعانه مواجه شدند، به گونه‌ای که خواهان تسلیم جوامع اسلامی در مقابل آراء و افکار علمی غرب و تاویل متون مقدس به نفع فرضیه‌های جدید علوم تجربی بودند، تا از این رهگذر دو حوزه علم و دین هیچگونه اصطکاک و تقابلی با هم پیدا نکنند. اصالت حس و تجربه و علم گرایی تک نگرانه ذهنی از یک سو و واخوردگیها و انفعالات روحی و عدم پابندی ایمانی و مذهبی از سوی دیگر، موجب نگرش این جهانی، دنیوی و طبیعت گرایانه آنان شد و در برابر استناد به دین حقیقی، به انتقاد گری و عقل گرایی مطلق و نقد کورکورانه و تقلیدی علمی، تاریخی و ادبی جدید رو آوردند و حجیت علم بشری را بر حجیت متون دینی ترجیح دادند.

تجدید طلبانی همچون سر سیداحمد خان هندی (۱۲۳۲ ش/ ۱۳۱۶ ش)، ضیاء گوگالپ (۱۲۹۱ ش/ ۱۳۴۳ ش)، رفاعة رافع الطهطاوی (۱۲۱۶ ش/ ۱۲۹۰ ش)، آخوند زاده (۱۲۲۷ ش/ ۱۲۹۵ ش) و بسیاری از نظریه پردازان ناسیونالیسم عربی، ترکی و ایرانی در این گروه قرار می‌گیرند که هر کدام به طریقی وانگیزه‌ای خاص قدم در این میدان گذاشتند. (نصر، ۱۷۲: ۱۳۷۴)

آتاتورک (۱۳۰۰ ش/ ۱۳۵۷ ش) در هدایت و تسریع روند غیر دینی کردن فرهنگ و نهادها در ترکیه سهم زیادی ایفاء نمود و با مطرح کردن تزلاتیکی در صدد گسسته شدن ترکیه از اسلام بر آمد و ضیاء

گوگالپ پان ترکیسم را به جای پان اسلامیسیم در ترکیه تنویریه نمود و این دو در جدایی دین از دنیا و حکومت و حاکم کردن اندیشه‌های غربی نقش بسزائی در ترکیه داشتند. (فراسخواه، ۱۳۷۷: ۱۳۹)

سر سید احمدخان بعنوان اصلاح طلبی از دیار شبه قاره هند با تسلیم در مقابل افکار غربیان بخصوص انگلستان به این نتیجه رسیده بود که بهترین نظام آموزشی برای پیشرفت و ترقی جهان اسلام تقلید بی چون و چرا از نظام آموزشی حاکم بر غرب بوده، از این رو با تأسیس دانشگاه علیگره، شیفتگی او به غرب تبدیل به سر سپردگی شد و این دانشگاه بعنوان پایگاهی برای آموزش علوم جدید و ترویج تمدن اروپا، در شبه قاره هند در آمد. (مطهری، ۱۳۷۸: ۳۰) وی معتقد بود، هر اعتقادی که با علم مخالفت کند، نمی‌تواند خود پابرجا بماند، کما اینکه چنین اعتقادهایی در ادیان دیگر تاب رقابت با علم را نداشته و به خاکستر تبدیل شده‌اند، وی پا را از این نیز فراتر نهاده و با تفسیر به رأی و تاویل‌های غیر معقول و غیر مقبول در قرآن و عقائد اسلامی معتقد بود که آنچه اسلام تاکنون برای بشریت آورده، بشر با گذشت زمان از طریق مشاهده و تجربه و دانش جدید کشف می‌کند، سرسید احمد خان می‌خواست با تکیه بر غنای علمی غرب به خیال خود اسلام را نیز نیرو بخشد ولی با افراط در این مسیر و مطرح کردن ایده‌های منفعلانه، مسلمانان و جهان اسلام را به تسلیم در برابر تمدن و فرهنگ غربی و تسامح و تساهل غیر منطقی و غیر عقلانی فرا می‌خواند. (فراسخواه، ۱۳۷۷: ۲۶۸-۲۶۲)

تجدد خواهی و نوگرایی اندیشمندان و سیاسیون عربی و ایرانی که برخی شعار پان ایرانیسیم و پان عربیسیم سر می‌دادند نیز نشأت گرفته از افکار ترجمه‌ای و تقلیدی، از خود بیگانگی، بریدگی و گسست از مبانی دینی و اخلاقی اسلام همراه با پریشان گویی‌ها، کج اندیشی‌ها و غلط اندازی‌هایی بود که تمام وجود و روحیات و خصایص اخلاقی و فکری آنان را در بر گرفته بود. دو عامل مهم این گروه افراط گرا را بسوی نگرش‌های منفعلانه و و در بسیاری موارد دین ستیزانه سوق داد و تأثیر فراوانی در سرایت نظریه تعارض علم و دین از جهان غرب به جهان اسلام داشت:

۱-۱- غرب زدگی و از خود بیگانه شدن: اگر در دوران قرون وسطی منادیان دین یهودی - مسیحی با عقاید خرافی و تحریف گرایانه مذهبی، زمین را مرکز عالم هستی می‌دانستند، امروزه دنیای مدرن با جهان بینی علمی یک نقطه از زمین یعنی غرب را مرکز عالم و آدم دانسته و همه چیز و همه کس باید بر مدار آن بچرخد و معیار ارزش‌های بشری و اثبات و ابطال پدیده‌ها را عقاید مبتنی بر خرد استقرایی

خود می‌دانند. این نگرش منجر به خود تحقیق و تقلیل جهان بینی دینی نزد عده‌ای از تحصیل کرده‌ها و روشنفکران اسلامی گردید به خیال اینکه هر آنچه که در غرب به وقوع می‌پیوندد، مظهر تمدن و ترقی و مبتنی بر علم و دانش و کعبه آمال و مدینه فاضله می‌باشد. این گونه دچار تقلید کور کورانه در مقابل افکار و اندیشه‌های غربی و تسلیم محض و بی چون و چرا در تمام ابعاد حیات بشری بخصوص فرهنگی و اخلاقی شدند، به توهم اینکه از این طریق متمدن، مرقی و صاحب فکر و اندیشه علمی خواهند شد. از جمله افکاری که بسیاری از نوگرایان مسلمان غربزده متأثر از آن شدند، تفکر تعارض علم و دین و جریان جدا انگاری علم و دین بود، روشنفکری مصطلح که کالانی غربی و ماهیتی اومانستی و همراه و همزاد با بی دینی بود و در اثر تحولات خاص خود در دوران رنسانس بوجود آمد، موجب غرب زدگی روشنفکران و تحصیل کرده‌های فرنگ رفته اسلامی شد. روشنفکران غرب زده که متأسفانه در حوزه‌های تحقیق و مراکز علمی و دانشگاهی جهان اسلام نفوذ کرده‌اند به واقع می‌توان آنها را روشنفکران مرتجع نامید، چون مسائل و مباحثی را به اسم نوگرایی و علم خواهی و تعارض و جدایی علم و دین مطرح می‌کنند که برگرفته از تحولات قرون وسطی و جو حاکم بر دوران رنسانس اروپایی می‌باشد، افکار و اندیشه‌هایی که نزد اغلب صاحب نظران منصف غربی نیز کهنه و فرسوده شده و به بایگانی تاریخ سپرده شده است.

تئورسین‌های غربی با مسخ هویت فرهنگی و علمی ملل و اندیشمندان و متفکران آن‌ها، بخصوص جهان اسلام، توانستند، اندیشه‌های خود را از جمله ناسازگاری علم و دین به جای اندیشه‌های ناب واصل اسلامی که مبتنی بر دیدگاه توحیدی نظام یکپارچه و مرتبط عالم هستی بود، جایگزین کنند، و تمدن و فرهنگ مغرب زمین را بعنوان الگوی پیشرفته و علمی قلمداد و نمایانگر عالی‌ترین رهیافت تکاملی بشریت تحمیل کنند.

البته، این نگرش مادی گرایانه و دین ستیزانه نسبت به علم، چالش‌های فراوانی را در جهان اسلام موجب گردید و عکس العمل‌های متفاوتی را بدنبال داشت. غرب با تمام ویژگی‌ها و تحولات که همراه با تضادها و تنازعه‌های گوناگون در دوره قرون وسطی و رنسانس داشت، سرانجام به پیروزی علم منتهی شد، و با حربه علمی و متمدن کردن جوامع بشری به همراه مظاهر ماشینی خود، محصولات و افکار اساطیری، اصول عقاید مادی و دنیوی، اخلاقی و فرهنگ فاسد کننده، فقر، ناتوانی، جهل، ویرانی،

مصرف گرایی، وابستگی همه جانبه، علم زدگی و علم پرستی و سرانجام عقیده ناسازگاری علم و دین را به ممالک اسلامی وارد کرد. ولی آنچه که تمدن، تکامل، ترقی، آبادانی و علم و دانش واقعی بود؛ برای خود حفظ کرد و خود را بعنوان آقا و سرور جهان که حق حیات و تمدن و علم بر جهانیان دارند به همگان معرفی نمودند. (اسعدی، ۱۳۷۷: ۱۷۰)

۱-۲- علم زدگی: ارتباط اندیشمندان اسلامی و دانشمندان و تحصیل کردگان ممالک مختلف اسلامی

با اروپا و جهان غرب که از طریق حضور و تحصیل در کالج‌ها و مراکز فرهنگی و علمی آنها صورت می‌گرفت نفوذ و گسترش افکار غرب مسیحی که از طریق ورود استعمار گونه آنان به ممالک اسلامی بود، سبب شد که اندیشمندان و تحصیل کرده‌های دانشگاه‌ها که از حقیقت ناب و اصیل اسلام و افکار و اصول مترقی منابع دینی پیرامون ضرورت و وجایگاه ممتاز علم و عالم در اسلام یا اطلاع نداشتند و یا اطلاعاتشان اندک و نادرست بود در مواجهه با مباحث و اندیشه‌های قرون وسطایی و دوران رنسانس اروپایی که مقوله‌های مختص آنان بود، به یکباره از درون تهی شده و حقیقت و ماهیت غنی علمی و فرهنگی خود را فراموش کرده و بدون اینکه در صدد مقایسه اندیشه‌های اصیل اسلام درباره علم و تاریخ تمدن ساز، فرهنگ پرور، دانشمند خیز و پر افتخار اسلامی با خرافات و اوهامات دنیای مسیحیت و کلیسا بر آیند و فرق مابین این دو را آشکار سازند، نظریه تعارض علم و دین در جهان غرب را تعمیم و گسترش داده و دین مترقی اسلام را در ردیف آیین کلیسا گرفته، یا به تعارض و ناسازگاری اسلام با علم نظر دادند و یا قائل به جدا انگاری علم و دین شدند.

اینان با غفلت از معتقدات متقن و مستدل کتاب و سنت اسلامی در مورد اهمیت و ارزش تحصیل علم و جایگاه عالم و عدم مراجعه به منابع و مأخذ و تاریخ اسلام، به جای توجه به باطن اسلام لایه رویی آن را دیده بودند، از این رو در مواجهه با علوم تجربی و پیشرفت‌های علمی در جهان غرب و فرهنگ و افکار بیگانه منفعل و درمانده شده و افکار و اندیشه‌های آن‌ها را در مقام یک مقلد محض پذیرا شدند. اگر چه، توجه به دانش جدید و نوسازی علمی در جهان اسلام یک ضرورت تأخیر شده و دیر هنگام بود، و می‌توانست تبدیل به فرصتی برای ترمیم و جبران تخریب‌ها و ویرانه‌های علمی و فرهنگی شود ولی عدم آزادی و استقلال جوامع اسلامی و وابستگی شدید به جهان غرب، تسلط علمی و

فرهنگی اروپائیان به دنبال تسلط سیاسی و اقتصادی، هویت خالص و واقعی مسلمانان را به فراموشی سپرد و آنان را از هر گونه فکر و اندیشه تهی نمود و افراد روشنفکر و تحصیل کرده که با شتابزدگی زود هنگام برای فراگیری علم و دانش و تمدن جدید که به سوی کشورهای اروپائی و غربی هجوم برده بودند، با آموختن علم غربی از آثار مخرب آن نیز در امان نماندند. زیرا علم جدید دیگر آن علم همراه و همزاد با دین نبود بلکه به نیروی متخاصم با دین در آمده بود و هرکسی که علم بیشتر داشت گویی که باید بی دین تر باشد. (مطهری، ۱۳۸۸، ج ۵: ۲۸-۲۱)

جهان غرب، با زیرکی تمام، بر خامی مسلمین حاکم شد و علم و دانشی را که در زمان استعمار نو از منابع و مراکز اسلامی و دانشمندان بزرگ آن بدست آورده بود و با آن، انقلاب فرهنگی دوران رنسانس را بوجود آورد و سده های متمادی و تا هم اکنون وامدار علوم و اندیشمندان اسلامی می باشد، با تفکرات و جریانات ضد دینی در جهان غرب که محصول حوادث تلخ و عوامل مشخص قرون وسطاء و مسیحیت جزمی و نهاد کلیسا بوده، ترکیب کرده و علم را از هویت دینی تهی نموده و با شکل و صورتی نوین مبتنی بر مادیت و طبیعت گرایی محض به جهانیان از جمله جهان اسلام عرضه داشت. (اسعدی، ۱۳۷۷: ۱۵۹)

۲. نوخواهان اعتدال گرا

طیف دیگر تجدد طلبان اصلاح گرا که از سطح و عمق شناختی بیشتری به جهت معرفت نسبت به حوزه های مختلف اسلامی و به جهت نگرش به جهان غرب و دستاوردهای علمی و پیشرفت های جدید آن برخوردار بودند، تلاش کردند با حفظ مبانی و فرهنگ و تمدن اسلامی نهایت بهرمندی از علوم جدید را در جوامع اسلامی نهادینه کنند. سلسله جنبان این گروه را می توان سید جمال الدین دانست و در پی آن محمد عبده و اقبال لاهوری را ذکر نمود که در اینجا لازم است دیدگاه های آنانرا در مورد علم و دین مورد بررسی انتقادی قرار دهیم.

۲-۱- دیدگاه سید جمال الدین اسد آبادی (۱۲۵۵ ش/ ۱۳۱۴ ش): سید جمال شخصیتی دینی و روشنفکری مذهبی بود که با درک صحیح از موقعیت جدید جهان تمدنی و علمی غرب و آسیب شناسی و آفت پذیری های ملل و اعتقادات و شعائر اسلامی به اصلاحگری و احیاء گری تفکر دینی اقدام نمود.

وی با توجه به اینکه بسیاری از گرفتاریها و عقب ماندگیهای مسلمانان را در دوری از علوم می دانست با تعریف و تمجیدهای فراوانی که از تحول علمی و علوم جدید در سلسله مقالات و کتب خود داشت، یکی از امتیازات منحصر به فرد اسلام نسبت به سائر ادیان را عقلی و علمی بودن آن دانسته و معتقد بود که تنها راه آزادی و استقلال حقیقی مسلمانان در تمام ابعاد حیات فکری و اجتماعی و جبران عقب ماندگیهای علمی، فرهنگی و اقتصادی آشنا شدن با علوم و صنایع جدید و قوانین مدنی و اجتماعی امروزی می باشد. (مجتهدی، ۲۷-۱۳۷۳-۱۹؛ مدنی، ۲۷-۱۳۸۶)

سید جمال با تفکیک علم غربی از تمدن و فرهنگ غربی ضمن تشویق و ترغیب مسلمانان به فراگیری علوم و فنون مدرن نسبت به تمدن و فرهنگ غربی هشدار می داد و آنرا عامل بی هویتی، فساد و تباهی به شمار آورده و بر حفظ و حراست از سنتها و ارزشهای اصیل تاکید می نمود. وی معتقد بود، واقع بینانه و شایسته نیست که مقدسات و سنتهای دینی به کلی جزم اندیشانه پنداشته شود و با نفی وانکار با آنها به ستیز برخاسته شود. بلکه باید برخورد معقول، منطقی، خردمندانه، مسئولانه، خیرخواهانه و تعالی بخش با آنها داشت، وی معتقد بود که فهم دینی به نقطه انتها نرسیده است و نسلهای بعدی می توانند به فهمها و رهیافتهای تازه ای از دین دست یابند، خداوند در دوره خاتمیت این استعداد را در انسان به ودیعه نهاده است که همواره به نگره ها، دیدرس ها و چشم اندازهای تازه ای از دین برسد و اجتهاد پویای دینی درکنار غوررسی در قرآن و احادیث صحیح مستلزم کاوشهای خردمندانه، بهره یابی از دانشهای عصر و درک نیازها و مقتضیات ازمنه و امکنه است. (مطهری، ۱۳۷۸: ۱۹)

اما دیدگاه سید جمال درباره رابطه علم و دین مضطرب، مبهم و همراه با تناقض است، درحالی که در نیچریه به مطابقت علم و عقل با دین معتقد می شود، در پاسخ به ارنست رنان تا حدودی به تعارض آن تن می دهد و در نوشته های دیگر او، ما به نوعی جدا انگاری علم و ایمان می رسیم و به نظر می رسد وی نه به هم آمیختن علم و خرد بادین را می پذیرد و نه تعارض و با هم ستیز کردن آنها را، از این جهت برای رفع تعارضات و اختلافات میان دین و علم به دنبال راه حل ریشه ای می گردد (فراستخواه، ۱۳۷۷: ۱۶۴) و معتقد می شود آن چیزی که توهم تعارض دین و علم را موجب شده، در واقع اعتقادات فلسفی یونانیان بوده که در روح و افکار جامعه اسلامی و اندیشمندان مسلمان رسوخ پیدا کرده است، در حالی

که اینگونه اعتقادات به هیچ عنوان تأییدی از جانب شرع مقدس یعنی قرآن و سنت ندارد. (اسدآبادی، ۱۳۹۸: ۲۱-۱۹)

در سنت فلسفه نظری محض یونان توجهی به علوم استقرائی جدید و امور عینی و واقعیات عملی نشده است و حال آنکه قرآن بخشی از آیات خود را به جهان طبیعی و عقل استقرایی و امور عینی و خارجی اختصاص داده و تأکید فراوانی به ایمان عملی کرده و شخصی که به اسلام ایمان آورده باشد را تشنه علم و دانش تجربی می‌کند و برای آن نیز حد و پایانی نمی‌شناسد، روایات ما شاهد صادقی بر این گفته‌ها می‌باشد. از این جهت سیدجمال برای تحقق تفاهم میان علم و دین راهکار را در تحول فکری دانسته و فلسفه جدیدی را پایه‌گذاری می‌کند که اساس آنرا «روح علمی» تشکیل می‌دهد، روح علمی همان علم مطلق است که به منزله روحی جامع و کلی جمیع علوم را می‌پوشاند تا بتواند صیانت وجود آنها را بعهده گرفته و هر یک از آنها را به موارد خودارجاع دهد، و سبب ترقی و تکامل هر یک از علوم گردد. چنین علمی که به منزله روح جامع و پایه اصلی و حافظ و علت مبقیه همه علوم است، همان علم فلسفه یعنی حکمت است، زیرا موضوع آن عام است و لوازم انسانی را به انسان می‌شناساند، نیازمندی به علوم را آشکار می‌سازد و هریک از علوم را در جایگاه مناسب خود بکار می‌برد. (اسدآبادی، ۱۳۹۸: ۵۰)

وی از اطلاق علم می‌خواهد، پیوند علم با فلسفه را استفاده کند و ثابت نماید که جمیع علوم به یکدیگر نیازمند و وابسته هستند و همه تحت عنوان «روح علمی» جای می‌گیرند، سید جمال برخلاف سنت فلسفی یونان که مبتنی بر عقائد کلی و طرح جامع در نگرش به جهان هستی و انسان و طبیعت است و کمتر با واقعیات خارجی تماس دارد، معتقد است غایت و هدف فلسفه بیشتر کمال معیشت انسان است و پیدایش علوم و فنون را در نزد انسان از لحاظ خواست انسان برای رسیدن به این کمال معیشت تبیین می‌کند. (اسدآبادی، ۱۳۹۸: ۵۵) «روح علمی» اساس راه حل تعارض علم و دین در نزد سیدجمال بوده و با طرح این فلسفه جدید، هم زمان می‌خواهد به چند هدف عمده نائل شود: (حکیمی، ۱۳۵۷: ۷) اولاً فلسفه قدیم را از تعالیم اسلامی و قرآنی تفکیک کند. ثانیاً علوم استقرائی و فنون و صنایع جدید را در راستای آیات و روایات تفسیر کرده و توجه مسلمانان را به آنها جلب نماید و ثالثاً تعارض بین علم و دین را که هدف اصلی او می‌باشد، از بین ببرد. (الگار، ۱۳۵۹: ۲۷۱)

نقد و بررسی دیدگاه سید جمال: کثرت اشتغالات عملی و تحرکات پر دامنه فرصت مطالعه عمیق و مجتهدانه را از سید جمال گرفته و تجدد خواهان و نواندیشانی همانند وی را به ساده پردازیهای مصلحت اندیشانه و شتابزده در مسائل، اظهاراتی سرپایی، نوشته‌هایی ناقص، نارسا و سطحی وا می‌داشت و این نقطه ضعف‌ها را می‌توان بعنوان انتقادهای کلی بر سید جمال وارد نمود. (فراسخواه، ۱۳۷۷: ۱۸۲)

اما آنچه که سید جمال از نقش فلسفه یونان در آراء و عقاید مسلمین و ماهیت فلسفه و منطق قدیم بیان نموده است، کاملاً با روح و جان فلسفه بیگانه است این طرز تلقی حاکی از عدم آشنایی دقیق سید جمال به فلسفه و نقش مثبت آن در تعقلی و منطقی کردن استدلالات بر اعتقادات بنیادین مسلمان دارد. باید به این نکته توجه نمود که هر عملی و فنی در چارچوب خاص خودش دارای موضوعات، روش‌ها و اهداف خاصی است که نباید غیر آنها را از آن علم خاص انتظار داشت، فلسفه به معنای خاص خود هیچگاه نمی‌تواند نقش علوم استقرائی را برای انسان ایفاء نماید و اصولاً نباید از آن چنین انتظار داشت، پس بهتر بود که سید جمال تفکیکی میان موضوعات و اهداف علوم قائل می‌شد تا مرتکب چنین اشتباهی نگردد.

علاوه بر این باید اعتراف نمود که فلاسفه و متکلمان مسلمان تغییر و تحولات بسیاری در فلسفه یونان بوجود آوردند و درغنی کردن، گسترده‌گی و تنوع آن بسیار کوشش کردند و آنرا در خدمت اثبات اصول و مبانی اسلام بکار گرفتند، اگر چه فلسفه یونان قبل از اسلام وقتی وارد غرب شد بعلت عدم استفاده صحیح عالمان مسیحی نقشی مخرب و منفی داشت ولی وقتی از طریق مسلمانان پالایش و تصفیه گردید و به جهان غرب راه یافت، موجب شکوفائی اندیشه‌ها و علوم گردید.

موضوع دیگری که در سخنان سید جمال قابل تأمل و مورد انتقاد می‌باشد، این است که ایشان بیش از اندازه به فلسفه تحصیلی جدید غربی خوشبین بوده و بدون توجه به اینکه روح و جوهر این فلسفه با مبانی دینی سازگاری ندارد، آنرا مورد پذیرش قرار داد و حتی «روح علمی» و فلسفه خود را نیز بر همین مبانی تحلیل و تفسیر می‌کند، از این روی علوم استقرائی جدید را که بر مبنای نظری و ما بعد الطبیعی اصول فلسفه تحصیلی اروپایی است کاملاً پذیرفته و تأییدات قرآن و سنت را در فراگیری علوم، به همین علوم و فلسفه تعبیر می‌کند، در صورتی که با کمی دقت و بررسی در فلسفه تحصیلی امروز

دریافت خواهیم کرد که مبانی و اصول نظری و متافیزیکی این فلسفه با روح اسلام و قرآن متعارض و ناسازگار است و سید نتوانسته است بدرستی ربط وثیق و اصولی میان دین و علم جدید بیابد و دچار مبهم گوئی و احیاناً تناقض گوئی شده و راه حل واحدی برای رفع تعارضات علم و دین ارائه نمی‌دهد. آیت الله مطهری معتقد است با تمام امتیازات بی نظیری که سید جمال داشت ولی یک الگو و نظام آموزشی علوم اسلامی که منطبق با علوم غربی باشد، تدوین نکرده است. (مطهری، ۱۳۷۸: ۳۳)

۲-۲- دیدگاه محمد عبده (۱۲۶۶ ش/ ۱۳۲۳ ش): شیخ محمد عبده مصری، بعنوان یکی از بنیانگذاران نهضت تجدد حیات دینی یا رنسانس اسلامی در تاریخ اندیشه شناخته می‌شود، وی در صدد انقلاب فکری، فرهنگی و تغییر نگرش مسلمانان با بوجود آوردن نظام خاص آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت بود، که از این رهگذر بتواند، بطور ریشه‌ای با استفاده از اصول و قواعد منطبق بر شریعت و عقل، مسلمانان را با جهان امروز و اکتشافات و تحولات علمی جدید آشتی دهد. از این رو مباحث متنوع و جذابی در زمینه‌های اصول و مبانی اسلام، علم کلام و علوم جدید همچون فقه مقارن از مذاهب چهارگانه، دخالت دادن مبانی فلسفی و حقوقی در اجتهاد، ایجاد نظام حقوقی جدید در فقه و تمایز قائل شدن میان عبادات و معاملات و امور دنیوی از اخروی را از طریق خطابه‌ها و رساله‌های گوناگون بطور منظم ایراد و تدوین نمود. (عنایت، ۱۳۹: ۱۳۶۳-۱۳۱؛ شرابی، ۱۰۵: ۱۳۶۸)

ایشان با گرایشات اعتزالی نوین به رابطه علم و دین می‌نگریست و بر این نظریه پای می‌فشرد که با وجود اینکه دین دارای مفاهیمی مافوق عقل و حس است و قابلیت و گسترده‌تری از آنها دارد ولی هماهنگی کامل میان عقل و دین و علم و دین وجود دارد و حتی معتقد بود که برخی از اصول و قضایای دینی بدون استفاده از عقل قابل دسترسی و اثبات نمی‌باشند و عقل نقش بسزائی در مسائل ارزشی و اخلاقی می‌تواند ایفاء کند و تا آنجا پیش رفت که مطرح نمودن شبهات و اشکالات مخالفین و مباحث علمی و عقلی در، رد و ابطال اصول دینی را مخالف قرآن و تعبد به مسائل مذهبی نمی‌دانست، بلکه آنرا موجب مستحکم و متقن شدن دین با استدلالات عقلی بشمار می‌آورد.

محمد عبده در راستای تجدد خواهی خود، برای اینکه بتواند دین را با علم و عقل هماهنگ کند دست به نوآوریها و اصلاحات فکری در برداشت‌های فقهی و تفسیری در احکام اسلامی و قرآن زد، و فتوا و تفسیرهای نوینی ارائه نمود. وی مسئله رباء و گوشت ذبح شده توسط غیر مسلمانان و پوشیدن لباس

غربیان را جایز نمود و با جدا نمودن احکام معاملات از عبادات زمینه را برای تساهل و تسامح گسترده و هماهنگی بیشتر با فضای باز موجود در جهان غرب آماده نمود. (عبده، ۱۷: ۱۹۷۶) او می‌خواست که فقه اسلامی را چنان تفسیر کند بدون تأثیر پذیری از فرهنگ بیگانه با تمدن جدید و و نیازهای نومتطابقت داشته باشد (ندوی، ۱۹۷۵: ۱۰۳) وی همچنین نهضت تفسیری جدیدی را پایه گذاری نمود که در آن استفاده گسترده‌ای از خرد بشری و علوم و کشفیات جدید علمی برای فهم مفاهیم قرآنی و نوع برداشت خود از آیات قرآن بکار برد، و ضمن کنار گذاشتن تفسیر ظاهری و تحت الفظی آیات قرآن به معنا اهمیت بیشتری داد، به گونه‌ای که برای رفع ناسازگاری و تعارض آیات و گزاره‌های قرآن با کشفیات و اختراعات علمی و دستاوردهای جدید، بسیاری از آیات قرآن را حمل بر معانی و اصطلاحات جدید علمی می‌نمود و قائل به تأویل آنها به نفع علم بود، برای نمونه در آیه «طیراً ابابیل» در سوره فیل، طیر را حشرات حامل میکروبی می‌دانست که گلهای آمیخته به میکروب را به لشکر ابرهه انتقال دادند و آنان را به بیماریهای میکروبی کشنده گرفتار کردند، از این گونه تأویلات در تفسیر المنار که تألیف مشترک عبده و رشید رضا است، بسیار دیده می‌شود. (خرمشاهی، ۷۶: ۱۳۶۴)

نقد و بررسی محمد عبده: متأسفانه شیخ محمد عبده با وجود مقام مذهبی و نیت خیر خواهانه، چون اندیشه و فکر معتزلی و عقل گرایی محض بر آراء و افکار او غالب بود، در برخورد با فرهنگ و علم غرب بسیار منفعلانه همراه با تساهل و تسامح غیر ضروری عمل نمود و در تطبیق دین با علم به بهانه اصلاحگری و تجدد طلبی، با تأویل‌هایی که به خود تفسیری شباهت داشت، دست از بعضی اصول و مبانی مسلم اسلام و احکام و شعائر اسلامی برداشت، به گونه‌ای که آیات قرآن را نیز مطابق اندیشه‌ها و تحولات عصر علم جدید تفسیر کرده که حاکی از علم زدگی او می‌باشد.

راهکار رفع تعارض علم و دین در منظومه فکری محمد عبده تقدم عقل و علم بر آموزه‌های دینی بود، از جهت با علوم جدید و فلسفه نوین غربی بسیار خوش بینانه برخورد کرد و نتوانست تجربه و تحلیل درستی از مبانی نظری و متافیزیکی علوم جدید بدست آورد، و طیف وسیعی از اشعری مذهب‌ها نظریات عقل گرایانه او را مورد نقد قرار داده و او را از محافل علمی و مذهبی منزوی نمودند. از این رو اندیشه‌های اسلامی او نتوانست تداوم بیابد.

۲-۳- دیدگاه اقبال لاهوری (۱۲۸۹ ش/ ۱۳۵۷ ش): اقبال لاهوری یکی از تجدد خواهان اعتدال گرا بود که با اندیشه‌های علمی و فرهنگ مدرن غرب بی واسطه و مستقیم شناخت پیدا کرد و در صدد بر آمد که با رویکردی نوین به آموزه‌های دین اسلام و فرهنگ حاکم بر جوامع مسلمانان برای احیای تفکر دینی طرحی نو تدوین نماید. وی تفکر اسلامی و طرز تلقی مسلمانان از اسلام را سطحی نگر، بی تحرک، ضعیف و بی روح دانسته که پانصد سال است که حیات خود را از دست داده و از این رهگذر آسیب‌های جدی و فراوانی به جوامع اسلامی در بعد فرهنگی، علمی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی وارد آمده است. (سعیدی، ۱۳۷۰: ۱۷۹)

اولین گام اقبال در احیای تفکر دینی این بود که علم و دین را نه در تقابل و تراحم، بلکه همراه و همدم کند، از این رو، از یک سو قرائتی نو از دین ارائه می‌دهد و گوهر و عنصر حیاتی دین را ایمانی می‌داند که عقل و اندیشه را در بر گرفته باشد به گونه‌ای که محوریت و مرکزیت تمام ابعاد شخصیتی بشر را سامان داده و رهبریت حیات درونی و بیرونی او را بعهده بگیرد. وی مفاهیم و جلوه‌های عالی‌تر و رقیق‌تر دین را که فراتر از عقائد و اصول و آداب و رسوم است، وسیله‌ای می‌داند که اخلاقاً می‌تواند نسل جدید را برای تحمل بار مسئولیتی که با پیشرفت علوم جدید ضرورت همراهی دارد مهیا سازد و در دنیای مادی و جهان آخرت شخصیتی حقیقی برای انسان بسازد، از سوی دیگر نگرش وی به علوم طبیعی و پیشرفتهای سریع آن اقبال را به این عقیده رساند که گسترش قدرت آدمی بر طبیعت و طرح مسائل جدید در مبانی نظری و فلسفی علوم و رشد فکر علمی و شک در قابلیت‌های عقل و دین، فهم و درک ما نیز دچار دگرگونی شده و باید به جهان نگرشی نو بیندازیم، باید با معارف و علوم جدید تماس بگیریم و با نظر احترام به آنها بنگریم و تعلیمات اسلامی را در پرتو این علوم ارزیابی کنیم، باید دیدی باز و مستقل بدون هیچگونه دخالت تعصبات و احساسات مذهبی در آنچه اروپا فکر کرده و به نتایجی هم رسیده تعمق کنیم و از راهی که طی کرده‌اند استفاده کنیم و در صورت لزوم نوسازی فکر دینی و احیاء و تجدید نظر در تفکر دینی را مطرح نماییم. (مقتدری، ۱۳۲۶: ۱۶)

اقبال می‌گوید: گرایش به علوم تجربی جدید ریشه‌ای قرآنی دارد، زیرا قرآن با تصدیق به اینکه وضع تجربی در حیات روحانی و معنوی بشر مرحله‌ای قاطع و مسلم است. به هر جنبه‌ای از تجربیات بشری که برای رسیدن به حقیقت افاده علم کند، اعم از اینکه مظاهر آن ذهنی باشد یا خرافی اهمیت

داد و حتی توجه به علوم را تا حد تکالیف عبادی چون نماز و دعا گسترش می‌دهد و هر نوع سعی و کوششی برای کسب علم و دانش را اصولاً یک نحوه نماز می‌داند، کسی که از دید علمی به طبیعت می‌نگرد و برای کشف اسرار و رموز طبیعت می‌کوشد، در حکم همان عارفی است که از راه نماز در جستجوی حقیقت است، در عین حال علم را ابزاری برای حفظ حیات و سر و سامان دادن به زندگی و قوام بخشیدن و تثبیت ذات بشر می‌داند که باید برای فراگیری آن جستجو و تلاش زیادی کرد. (لاهوری، ۱۰۰: ۱۳۴۶)

اقبال به علت روح اخلاقی و معنویت گرایی و مشرب عرفانی، احیاء فکر دینی را بدون احیاء معنویت بی فایده می‌شمارد و یکی از کاستیهای تمدن جدید را خلاء معنوی دینی و عرفانی می‌داند که موجب ورشکستگی، سرخوردگی، وازدگی و مایه سقوط و فساد جوامع می‌شود، و نسبت به کسب علوم بدون توجه به معنویات هشدار می‌دهد

علم را برتن زنی یاری بود علم را برجان زنی باری بود

اقبال با انتقاد به مطلق گرایی علمی که جهان غرب را فراگرفته است و تکیه بی حد و حصر مغرب زمین به اصولی همچون تجربه، احساس و عقل کارکردی آنرا ویژگی منفی و مخرب علم جدید بشمار می‌آورد که انسان را در بند حقیقت و ماهیت اشیاء مادی اسیر کرده و او را از امور ما بعد الطبیعه دور ساخته است. از جهت همه مسلمانان را تشویق به فراگیری علوم و فنون می‌نمود، ولی از هرگونه غرب گرایی و علم پرستی و شیفتگی نسبت به ایسم های غربی برحذر می‌داشت، از این جهت است که فلسفه‌ای بنام «فلسفه خودی» را بنا می‌کند و معتقد است، شرق اسلامی هویت واقعی خود را که هویت اسلامی است از دست داده باید آنرا باز یابد، و روی آوردن به علوم و فنون غربی راهی برای عظمت بخشیدن به جوامع اسلامی و برگشت به افتخارات علمی و هویت واقعی مسلمانان است، اما تمدن و فرهنگ غربی چون برخلاف تمدن و فرهنگ اسلامی و هویت مسلمانان است باید طرد گردد. (مطهری، ۱۳۷۸: ۵۱).

اقبال لاهوری چون علم و اندیشه را از سویی و ایمان و معرفت را از سوی دیگر از اجزاء لاینفک دین به حساب می‌آورد قائل به تعارض و ناسازگاری بین آن دو نیست، بلکه به نوعی مکملیت معتقد است که اندیشه و اشراق، علم و دین، عقل و ایمان هر دواز یک ریشه جوانه می‌زنند ولی هریک از دریچه‌ای

خاص به پدیده‌ها نظر دارند و تفسیر هر کدام مکمل دیگری است، یکی از آن دو، حقیقت را پاره پاره بدست می‌آورد و دیگری یکپارچه و بصورت کلی، یکی به جنبه ابدی و جاودانی حقیقت نظر دارد و دیگری به جنبه گذران آن، ولی هر دو خواستار دیدار یک حقیقتند که هریک از آنها متناسب با وظیفه-ای که در زندگی دارند جلوه گر می‌سازند. طبیعت، آنجا که موضوع بحث علم واقع می‌شود، حالت مصنوعی و ساختگی پیدا می‌کند و این ساختگی بودن، نتیجه آن فرایند انتخابی است که علم برای دست یافتن به دقت و صحت اهداف خود، طبیعت را در معرض آن قرار می‌دهد. اما همین موضوع علم را اگر در مجموع کلی در پیش روی تجربه بشری قرار می‌دهیم که کار دین است رنگ و شکل دیگری پیدا می‌کند.

بنابراین دین که خواستار همه واقعیت است و به همین جهت باید در هر مجموعه ترکیبی از تجربه بشری مکانی را در مرکز آن اشغال کند، حق ندارد که از نظرهای انشعابی نسبت به واقعیت بیمناک باشد، زیرا معتقدات و جزمیات دینی مفهومی فوق طبیعی دارند و تعبیر و تفسیر آن‌ها کاملاً با هم متفاوت و گوناگون است. علم طبیعی، انشعابی و قطعه قطعه است و اگر نسبت به طبیعت به وظیفه خود وفا دار باشد، نمی‌تواند نظریه خود را بعنوان نظری کلی و کامل عرضه کند. بنابراین مفاهیمی که در سازمان دادن به معرفت بکار می‌برد، جنبه فرعی و انشعابی دارند، و مورد استعمال آنها محدود است به سطحی از تجربه که در آن علم خاص بکار رفته‌اند ولی دین یک دیدگاه کلی و جامع را مطرح می‌کند که هدفان رسیدن به معنای واقع و نوعی خاصی از تجربه بشری بنام تجربه دینی است که با محکهای عقلی و عملی قابل تأیید و تاکید است.

اقبال بر این اعتقاد است که فرآیندهای دینی و علمی، در عین آنکه مستلزم روشهای متفاوت و موضوعات گوناگون هستند از لحاظ هدف نهایی با یکدیگر شباهت دارند و برای هر دوی آنها راه رسیدن به عینیت مطلق و حقیقت مطلق از مرحله‌ای می‌گذرد که آن را می‌توان «تصفیه تجربه» نامید. این تعبیر فنی راه حلی است که اقبال برای رفع تعارض و ایجاد یگانگی و تفاهم بین علم و دین مطرح می‌کند راهی نو که در اندیشه دیگران کمتر به چشم می‌خورد، وی در توضیح راه حل خود یعنی «تصفیه تجربه» سخنان دیگری را نیز اضافه می‌کند، وی تجربه را به دو بخش تقسیم می‌کند، یک بخش تجربه‌ای است به اعتبار امر مشهود طبیعی که نوعی رفتار خارجی از یک حقیقت و واقعیت است و

بخش دیگر تجربه‌ای است به اعتبار ماهیت درونی حقیقت و واقعیت که هرکدام از این دو نوع تجربه ملاک و معیار خاص خود را دارند. اولی را با طریق مختلف علمی همچون روانشناختی، فیزیولوژی، زیست‌شناسی و علوم طبیعی دیگر می‌توان بدست آورد و دیگری را با استناد وارجاع به ماهیت درونی حقیقت در یک طرح کلی می‌توان قابل درک و فهم نمود. ولی فرایندهای علمی ودینی از جهاتی متوازی با یکدیگرند هر دو واقعاً جهان واحدی را تشریح و توصیف می‌کنند، تنها با این تفاوت که در فرآیند علمی وضع «من» بالضروره انحصاری وفردی است در صورتی که در فرآیند دینی «من» تمایلات متعارض با یکدیگر را به هم پیوند می‌دهد و وضع جامع واحدی فراهم می‌آورد که از آن نوعی تغییر شکل ترکیبی برای تجربه‌های وی حاصل می‌شود ولی وقتی محقق و پژوهنده با دقت در ماهیت و هدف این فرایندها می‌نگرد، مکمل بودن واقعی آنها را در می‌یابد و به این نتیجه می‌رسد که هر دوی آنها منظور و هدف تصفیة تجربه در میدانهای عمل وابسته به هریک از این دو فرآیند می‌باشد.

نقد و بررسی دیدگاه اقبال: آنچه می‌توان درباره سخنان اقبال در مورد رابطه علم و دین بیان کرد این است که وی هم تحت تأثیر افکار و آراء دو سلف خود سید جمال و محمد عبده قرار گرفته و هم بعنوان پژوهشگری بی تعصب، اندیشه‌ها و یافته‌های علوم جدید غربی را اخذ واقتباس می‌کرد ولی در اعتماد و پذیرش آراء و افکار متفکران غرب همچون جان لاک، کنت، کانت، هگل، گوته، تولستوی علی‌الخصوص برگسون، ویلیام جیمز و آلبرت نورت وایتهد خوش بینانه برخورد نمود. ازاین رو اگر چه بعنوان یکی از احیاء گران و معماران جدید اندیشه دینی جایگاه بلندی به خود اختصاص داده و لی انتقادهایی که به سید جمال و محمد عبده وارد کردیم بر ایشان وارد است، علاوه بر این ایشان علی‌رغم تسلط بر مکاتب و فلسفه‌های نوین غربی، از مبانی و اصول اسلامی و فلسفه آن آگاهی کافی نداشت. از این رو اطلاعات او در مورد فلسفه و مبانی واحکام اسلامی عمیق نیست و در تطبیق علوم غربی با معارف اسلامی به اشتباه افتاده و راه افراط را در تحمیل دیدگاه علوم غربی بر اسلام طی نموده است (مطهری، ۱۳۷۸: ۵۳).

اشکال دیگری که برایشان وارد است در مورد راه حل پیشنهادی وی در رفع تعارض علم و دین یعنی «تصفیه تجربی» است، متأسفانه اقبال دین را تا مرتبه تجربه دینی که یک نوع درک شخصی و درونی دینی از طریق شهود مستقیم است تنزل داده و در اثر مشرب عرفان گرایانه که داشته است از ابعاد دیگر

دین غفلت نموده و بخشی نگر شده، وی با تقلیل گرایی دین در حد تجربه‌ای کلی و جامع در اندیشه اتحاد و هماهنگی آن با علوم و فنونی بود که معیار و ملاک دست یافتنی آنها مشاهده و تجربه حسی است، حال آنکه میزان سنجش این دو نوع تجربه کاملاً متفاوت و حوزه‌های تجربی آنها نیز گوناگون می‌باشد.

نتیجه‌گیری

از یافته‌های این پژوهش می‌توان نتیجه گرفت که آموزه‌های دینی مبتنی بر اصول و مبانی اسلامی در راستای کشف علوم و پیشرفت‌های علمی بوده، و مشکل در علم زدگی و مهمتر از آن غرب زدگی و از خود بیگانگی برخی از روشنفکران و تجددخواهان در اثر نفوذ فرهنگ و تمدن سکولار و مادیگرایانه غربی است، که موجب گردید راه افراط را در پیش گرفته و با مقایسه غیر منصفانه اسلام با مسیحیت موجب توهم تعارض یا جدایی علم و دین در جهان اسلام گردیدند، آن گروه از اندیشمندان نو اندیش و پاک نیت اعتدال گرا نیز علی‌رغم تلاش‌های فراوان رو به تساهل و تسامع در برابر اندیشه‌های غربی و اصول و مبانی علمی جدید آورده و با غفلت از تفکر عمیق و دقیق در اصول و مبانی دینی نتوانستند راهکارهای مناسبی در برون رفت از منازعات علم و دین ارائه دهند. پیشنهاد می‌شود در عصر حاضر که عصر تکنیکی فناوری و دیجیتال می‌باشد و علوم در زمینه‌های نوپیدی مانند فناوری اطلاعات، زیست فناوری، هوش مصنوعی و مهندسی ژنتیک پیشرفت فوق تصویری نموده‌اند، تلاش اندیشمندان مسلمان نباید سرگرم بحث در نسبت میان علم و دین و راهکارهای حل تعارضات باشد، بلکه با توجه به مبانی اعتقادی و منابع غنی دینی هم در قرآن و هم در احادیث به این درک برسند که علم و عقل جزئی جداناپذیر از دین بوده و محیط‌های علمی و دانشگاهی و جوانان و دانشجویان را بسوی شکسته شدن مرزهای فعلی دانش و رسیدن به قله‌ها علمیدر تمام علوم تشویق و هدایت نمایند.

کتابنامه

اسد آبادی، سید جمال الدین (۱۳۱۲). مقالات جمالیه. گردآوری لطف الله خان اسد آبادی، تهران، انتشارات اسلامی.

اسد آبادی، سید جمال (۱۹۷۶ م). رساله التوحید، بیروت، دارالاحیاء العلوم.

- اسدآبادی، سیدجمال (۱۳۹۸). اسلام و علم، مترجم سیدهادی خسروشاهی، قم، کلبه شروق.
- اسدآبادی، سیدجمال (بی تا). نیچریه، تهران، نشرکتابخانه شرق چاپخانه سعادت.
- اسعدی، مرتضی (۱۳۷۷). ایران، اسلام، تجدد، تهران، نشر طرح نو.
- اقبال لاهوری، محمد (۱۳۴۶). احیای فکردینی در اسلام، مترجم احمد آرام، تهران، موسسه فرهنگی.
- الگار، حامد (۱۳۵۹). نقش روحانیت پیشرو جنبش مشروطیت ایران، مترجم ابوالقاسم سری، تهران، توس.
- حکیمی، محمدرضا (۱۳۵۷). بیدارگران اقلیم قبله، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- خرمشاهی، بهاء الدین (۱۳۶۴). تفسر و تفاسیر جدید، تهران، کیهان.
- سعیدی، غلامرضا (۱۳۷۰). اندیشه‌های اقبال لاهوری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- شاه محمدی، رستم (۱۳۸۴). تعامل علم و دین از دیدگاه اقبال لاهوری، فصلنامه ذهن، ش ۲۱ و ۲۲، صص ۸۸-۱۰۰.
- شرابی، هشام (۱۳۶۸). روشنفکران عرب و غرب، مترجم عبدالرحمان عالم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- رستمی، حشمت الله (۱۴۰۲). مناسبات علم و دین از دیدگاه سیدجمال الدین اسدآبادی، چهارمین همایش بیداری و احیاء تمدن اسلامی.
- عبده، محمد، رشید رضا (۱۳۶۸). المنار فی تفسیر القرآن، لبنان، بیروت دارالمعرفه.
- عنایت، حمید (۱۳۶۳). سیری در اندیشه سیاسی عرب، تهران، خوارزمی.
- گلشنی، مهدی (۱۳۷۷). از علم سکولار تا علم دین، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- گلشنی، مهدی (۱۳۷۵). قرآن و علوم طبیعت، تهران، مطهر.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۷۷). سرآغاز نواندیشی معاصر دینی و غیر دین، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- قطب، محمد، اسلام و نابسامانیهای روشنفکران، مترجم محمد علی عابدی، ناشر محمدی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸). نهضت‌های اسلامی صد سال اخیر، قم، صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۸). مجموعه آثار، ج ۵، قم، صدرا.
- ندوی، ابوالحسن (۱۹۷۵ م). الصراع بین الفكر الاسلامیه و فکرة الغربیه، لبنان، بیروت دارالفکر.
- نصر، سیدحسن (۱۳۷۴). جوان مسلمان و دنیای متجدد، مترجم مرتضی اسعدی، تهران، طرح نو.
- نصر، سید حسین (۱۳۷۹). نیاز به علم مقدس، مترجم حسن میاننداری، تهران، موسسه فرهنگی طه.
- نصر، سید حسین (۱۳۵۰). علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، نشر اندیشه.